

تاریخ آقای خامنه‌ای تاریخ آزادی ایران است



تکلیف علی محمدی / ایران

گفت‌وگو

آغاز دوستی حجت‌الاسلام والمسلمین محمد جواد حجتی کرمانی با رهبر شهید، به میانه دهه ۱۳۳۰ بازمی‌گردد. حجتی کرمانی معتقد است درست است که در اولین لحظه دیدار با آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، این رهبر شهید بود که در حیاط مدرسه حجتیه قم به سوی حجتی کرمانی آمد، اما به واقع این حجتی کرمانی بود که از آن لحظه در حیاط تا به آخر، با یک گوهر قیمتی آشنا شد و این گوهر قیمتی را در بر گرفت. تا به امروز، حجتی کرمانی همچنان عاشق و ارادتمند شهید سیدعلی خامنه‌ای است. حجتی کرمانی بیش از ۱۰ سال را در زندان‌های رژیم پهلوی سپری کرد. او چه در سال‌های مبارزه و چه پس از انقلاب، از دوستان نزدیک رهبر شهید بوده است.

مرتضی گل‌پور

معاون سردبیر

یاد تان هست اولین بار آقای خامنه‌ای را کجا و چطور دیدید؟

در سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ از کرمان آمدم به قم برای تحصیل و بعد برای تحصیل و دیگر ارتباطات در مشهد و در تهران هم بودم. فکر کنم سال ۱۳۳۷ بود که در یکی از سفرهایم از کرمان، به قم آمده بودم. آن هنگام آقای خامنه‌ای هم از مشهد آمده بودند به قم و شنیده بودند که من از کرمان آمده‌ام. من اتافی داشتم در مدرسه حجتیه. یک روز صبح، حدود ساعت ۱۰ صبح، از اتافی آدم بیرون، دیدم از رو به روی من، یعنی از طرف مسجد از غرب مدرسه حجتیه، آقای خامنه‌ای با یک هیجان و نشاط فوق‌العاده‌ای از رویه‌رو می‌آیند. من هم به سمت ایشان می‌رفتم. وقتی به هم رسیدیم، ایشان با یک شوق فوق‌العاده‌ای مرا در بر گرفتند و از دیدن من بسیار اظهار خوشحالی کردند. احساس کردم سمع‌های یا شنیده‌های از من داشتند، زیرا اینطور به نظر می‌رسید که با یک سابقه ذهنی مرا در آغوش گرفتند. از آن لحظه در آن صبح و در آن حیاط مدرسه حجتیه در قم تا به آخر، این من بودم که با یک گوهر قیمتی آشنا شدم و این گوهر قیمتی را در بر گرفتم و تا آخر با هم بودیم و صمیمی‌ترین روابط را با هم داشتیم، تا جایی که من میان خودم و آقای خامنه‌ای کسی را سراغ ندارم که مثل ما دو نفر چنین رابطه‌ای داشته باشند؛ چرا که از یک طرف لطف و محبت آقای خامنه‌ای نسبت به من بود و از طرف من، عشق و ارادت به ایشان.

چه ویژگی خاص مشترکی در شما و ایشان وجود داشت که منجر به قربایت شد؟ مهربانی و گذشت بود یا همفکری و اشتراک در مبارزه و دلبستگی به امام (ره)؟

بیش از هر چیز عواطف دو جانبه دوستی بود که تا آخر هم حفظ شد. یعنی این عواطف مربوط به خارج از ما دو نفر نیست، من با او ویژگی‌های روحی و صفات بسیاری داشتم، آقای خامنه‌ای هم روحیه‌ها و سوابقی از من داشتند که برپایه مجموعه این‌ها با هم همراه می‌شدیم، یعنی احساس می‌کردیم یکی هستیم، در قضاوت‌ها، در نگرش‌ها، در دیدگاه‌های سیاسی و دینی و اجتماعی، هماهنگی ناگفته‌ای میان ما وجود داشت و همین بود که ما را هرچه بیشتر به هم پیوسته‌تر و نزدیک‌تر می‌کرد. بالاتر از کار هماهنگی در دفتر ریاست جمهوری، روابط قلبی و دیدگاه‌های یگانه‌ای بود که بین ما وجود داشت. یاد هست در یکی از دیدارهایی که در زمان ریاست جمهوری‌شان داشتند، آقای خامنه‌ای به مخاطب خودشان که چند نفر بودند، رو کردند و گفتند این پیوند ما- یعنی پیوند ایشان به عنوان رئیس جمهوری و من به عنوان مشاور فرهنگی ایشان- یک ارتباط ظاهری است که ما داریم، ارتباط قلبی ما بسیار بیش از این است. این مطلبی بود که خود آقای خامنه‌ای اظهار کردند و همین طور هم بود واقعا. یعنی به کسانی که آنجا بودند از صمیم قلب این مطلب را گفتند، به این معنی که فکر نکنید از نظر رسمی،

من رئیس جمهوری هستم و او مشاور فرهنگی رئیس جمهوری، بلکه ارتباط ما خیلی بالاتر از این است و واقعا هم همینطور بود.

در سوابق و خاطرات رهبر شهید هست که ایشان قبل از انقلاب به شهرهای مختلف سفر می‌کردند؛ کرمان و گرگان و دیگر شهرها. به عنوان مثال یک بار که برای تبلیغ نهضت امام (ره) به زاهدان می‌رفتند، در یزد به دیدار مرحوم آیت‌الله خامنه‌ای رفتند، بعد از یزد در کرمان پیش شما آمدند و پس از این توقف‌ها به زاهدان رفتند. ایشان در کل اهل گنده و رفاقت بودند یا این ارتباطات گسترده جزو الزامات مبارزه و تلاش‌های انقلابی ایشان بود؟

آقای خامنه‌ای اخلاقاً و از نظر تیپ شخصیتی، آدم بسیار گرم و مهربان و پرجوش و خروشی بود. تعبیر من این است که ممکن نبود کسی شناخته، با آقای خامنه‌ای مواجه شود و نگاه آقای خامنه‌ای او را جذب نکند. رفتار آقای خامنه‌ای او را موجب اعتماد و سلوک و برخورد آقای خامنه‌ای چنین فردی که او را نمی‌شناخت را هم جذب خودش می‌کرد. آدم جذابی بود؛ هم نگاه کردنش، هم رفتار و هم برخوردش با افراد، حتی برخورد آقای خامنه‌ای با افراد کوچک. گاهی به خانه ما می‌آمدند یا بچه‌های ما گاهی پیش ایشان می‌رفتند. در این دیدارها رفتاری که با بچه‌های کوچک داشتند هم گرم و مهربانه بود. همین دیروز پسرم یادآوری کرد که در زمان‌های اخیر، آقای خامنه‌ای یک بار به خانه ما زنگ زدند و تلفنی با من صحبت کردند. در این تماس تلفنی، ایشان از احوال خانم پرسیدند و گفتند خانم حاشان چطور است؟ بعد پرسیدند ابودر چطور است حاشان، و حال بچه‌های دیگر را پرسیدند، حال رحمانه، دخترم را پرسیدند، حال محمدابراهیم و حال محمدامین را هم پرسیدند. یک یک بچه‌های ما را یادشان بود و گفتند سلام مرا به شما بفرستند. محبت ایشان اینطور شامل همه بود، در حالی که من کارهای نبودم، یک گوشه‌ای ننشسته بودم. اما با این حال ایشان اظهار محبت می‌کردند، گاهی به صورت تلفنی و گاهی که من خدمت ایشان می‌رفتم بچه‌های ما را یادشان بود و البته که خانواده ما، همه مادر و عاشق ایشان بودیم و هستیم. این عشق و این عاطفه متقابل بود.

در دهه ۴۰هـ که ایشان در زندان قزل قلعه زندانی بودند، در زندان با گایگک آوانسیان، زندانی ارمنی مارکسیست آشنا شدند. موقع آزادی، آوانسیان از آقای خامنه‌ای خواست تا از طرف او به خانواده‌اش پیغامی بفرستد. وقتی رهبر شهید به خانه گایگک آوانسیان مراجعه کرد تا پیغام را برساند، گویا همسر آوانسیان از این که یک روحانی به در خانه یک ارمنی، آن هم مارکسیست

در دهه ۴۰هـ که ایشان در زندان قزل قلعه زندانی بودند، در زندان با گایگک آوانسیان، زندانی ارمنی مارکسیست آشنا شدند. موقع آزادی، آوانسیان از آقای خامنه‌ای خواست تا از طرف او به خانواده‌اش پیغامی بفرستد. وقتی رهبر شهید به خانه گایگک آوانسیان مراجعه کرد تا پیغام را برساند، گویا همسر آوانسیان از این که یک روحانی به در خانه یک ارمنی، آن هم مارکسیست

آمده، تعجب کرد و رفتار مناسبی هم نداشت که بعداً آوانسیان از خانمش بابت این رفتار گلایه کرد. به هر رو، این واقعه نشان می‌دهد که این روحانی انقلابی و جوان، مسأله‌های انسانی و عاطفی را بر مسأله‌های سیاسی و مسائل دیگر ارجحیت می‌دادند.

این مسأله که اشاره کردید، یک آموزش دینی است. زیرا حضرت رسول (ص) و حضرت امیر(ع) نیز سلوکتشان با پیروان ادیان دیگر به همین صورت بود. بنابراین، این موضوع خارج از دین نیست، بلکه آموزش دینی ماست، منتهی بعضی از متدینین ما یا کسانی که قشری هستند و این مرحله از سلوک دینی را دریافت نکرده‌اند، نوعی خشکی و انجماد دارند و همین باعث می‌شود که مردم عادی، متدینین را آدم‌های خشک بدانند، در صورتی که خود اولیای دین و ائمه(ع) ما با مردم و دیگران و با افراد خارج از ادیان و حتی با دشمنان شان بسیار لطیف و مهربان بودند و همین سلوک دینی و انجماد دینی بود که اینطور اسلام را در دنیا منتشر کرد. ما در خشکی و ظاهر به دین گاهی قدری افراط کردیم.

نمونه‌های دیگری از این توجهات آقای خامنه‌ای به آدم‌هایی از این دست در ذهن شما هست که برای ما نقل کنید؟

مورد خاصی یادم نیست. اما می‌توانم به این نکته اشاره کنم که آقای خامنه‌ای مدتی با اخوان ثالث با اظهار محبت می‌کرد. پس از آن، آقای خامنه‌ای از اخوان ثالث یاد می‌کرد و می‌گفت که اخوان آدم قوی‌الاراده و بااستقامتی بوده است. یعنی ایشان از روحیه اخوان ثالث تعریف می‌کرد. این تعریف نشان می‌دهد یک روحانی که سلوکاً با اخوان ثالث دو مسلک سیاسی متفاوت دارند یا دو تیپ متفاوت حساب می‌شوند، با وجود این تفاوت، آقای خامنه‌ای از ایشان به نیکی یاد می‌کرد.

قبل از انقلاب، ارتباطات آقای خامنه‌ای بیشتر تیپ‌های فکری و چهره‌های برجسته ادبی جریان روشنفکری را در بر می‌گرفت. به عنوان مثال آقای خامنه‌ای با دکتر شریعتی، به‌آذرین و اخوان ثالث ارتباط داشتند.

مورد خاصی یادم نیست. اما در زمینه مطالعات آقای خامنه‌ای، همه می‌دانند که ایشان آثار جدید، مخصوصاً رمان‌های جدید را، اعم از این که نویسنده آن هر گرایشی داشت، با علاقه مطالعه می‌کردند. یعنی آقای خامنه‌ای به افکار دیگران احترام می‌گذاشت و برای یک نویسنده یا یک رمان‌نویس ارزش قائل بود.

از دوران تبعید در ایران شهر بگویند. معروف است که شما و آقای خامنه‌ای در ایران شهر در تبعید بودید که در مرتبه دوم که به ایران شهر

پیچ می‌رسند خود به خود از آن رد می‌شوند و مهارتشان به گونه‌ای است که حتی به پیچ نگاه هم نمی‌کنند. آقای خامنه‌ای در آن توصیف خودش از مهارت‌ها، می‌گفت این نهایت توانایی در رانندگی است. اما درباره رانندگی خود ایشان، باید به این نکته اشاره کنم که ما جلساتی داشتیم که با حضور شخصیت‌هایی چون آقای موحدی کرمانی، امامی کاشانی، شهید مطهری و گاهی اوقات شهید بهشتی در تهران برگزار می‌شد. در این جلسات روحانیون جمع می‌شدند. ما در تهران بودیم، بعضی از شرکت‌کنندگان در جلسات از قم می‌آمدند، آقای خامنه‌ای هم از مشهد می‌آمد. یکی از این جلسات که ساعت ۹ صبح روزهای جمعه تشکیل می‌شد، قرار بود در منزل آقای موحدی کرمانی برگزار شود. من در منزل آقای موحدی کرمانی بودم که درست ساعت ۹ صبح دیدم یک ماشین بنزک بزرگ جلوی خانه آقای موحدی کرمانی پارک کرد. من از بالا نگاه می‌کردم. دیدم آقای خامنه‌ای از این ماشین بنز پیاپی شد، در ماشین را قفل کرد، در زد و وارد شد.

خودشان راننده بودند؟ بله، خودشان راننده بودند. وقتی که وارد خانه شدند، گفت من ساعت ۳ بعد از نیمه شب از مشهد حرکت کردم و سعی می‌این بودم که ساعت ۹ صبح برسیم به خانه آقای موحدی کرمانی، که درست سر ساعت ۹ صبح هم رسید.

در این صورت، فاصله مشهد تا تهران را در چند ساعت رانندگی کردند؟ درحالی که همین حالا با پیشرفت جاده‌ها و ماشین‌ها، راه تهران تا مشهد با خودروی شخصی حدود ۱۲ ساعت طول می‌کشد.

این نوع رانندگی و مهارت در رانندگی عجیب است، عجیب نیست؟ که فردی اینقدر در رانندگی مهارت داشته باشد که بتواند یک مسیر ۱۲ ساعته را در ۶ ساعت طی کند؟ همینطور است، بویژه اینکه در آن زمان جاده‌ها وسیع و دوبانده نبود. منظور از بیان این خاطره، بیان تسلط آقای خامنه‌ای بر رانندگی است. در رانندگی، خودرو برای ایشان درست مانند موم در دستان یک نفر بود. این قدر به ماشین و رانندگی تسلط داشتند.

ماشین بنز برای کی بود؟ برای یکی از دوستان آقای خامنه‌ای در مشهد بود.

چون آقای خامنه‌ای هیچ وقت اینقدر پول نداشتند که بتوانند ماشینی بنز بخرند؟ نه خیر، ایشان مرید زیاد داشت. بنز را یکی از همین دوستان و مریدان به ایشان داده بودند تا آقای خامنه‌ای با آن به تهران بیایند.

شما در بیان خاطرات تبعید خودتان و آقای خامنه‌ای به ایران شهر، گفتید که در ایران شهر با زاهدان بیشتر مردم آقای خامنه‌ای را دوست داشتند و با ایشان ارتباط می‌گرفتند. الان هم گفتید که آقای خامنه‌ای در مشهد مرید زیاد داشتند. چرا افراد اینطور جذب ایشان می‌شدند؟

هرکس با آقای خامنه‌ای نشست و با ایشان گفت‌وگو می‌کرد، ولو اینکه ایشان را از قبل نمی‌شناخت، مجرب و ایشان می‌شد. جاذبه بسیار نزد و گرمی داشت. نگاه آقای خامنه‌ای بسیار نافذ بود. یک شخصیت جذاب بود.

جذابیت ایشان در چه بود؟ از تسلط ایشان در ادبیات، از تسلط در علوم روز بود یا جذابیت از منش و اخلاق ایشان ناشی می‌شد؟

همه اینها موضوعات فرعی بود. ریشه جاذبه شخصیت خود ایشان بود، اینها که شما اشاره کردید، فضایل جنبی بود که آقای خامنه‌ای کسب کرده بود. اما فارغ از اینها، ایشان از نظر شاکله شخصیتی و وجودی، جاذبه داشت. جنبه‌های ذاتی ایشان اینطور بود. هرکسی شاگله‌ای دارد، آقای خامنه‌ای اینطور بود.

گویا در دوران تبعید شما در ایران شهر، یک شب، وقتی در خانه بودید، دو نفر آمدند و سراغ شما را گرفتند و گفتند آقای حجتی پیغام داده اسباب خانه را جمع کنید و به جای دیگر نقل مکان کنید. که شما و همسر شما بسیار نگران شدید.

هیچ وقت یادم نمی‌رود که آقای خامنه‌ای خودش به تنهایی رفت جایی را برای ما پیدا کرد، برای ما خانه پیدا کرد و بعد آمد که ما را ببرد تا ما از آنجا نقل مکان کنیم. ایشان برای جابه‌جا کردن اثاث منزل کمک می‌کرد و اسباب و وسایل را با خود می‌برد. حتی برای تمیز کردن خانه جدید ما، آقای خامنه‌ای کمک کرد؛ جارو به دست گرفت و شروع کرد به جارو کردن و تمیز کردن آشپزخانه. وقتی ایشان جارو کرد، آشپزخانه به قدری خاک داشت که روی سر و صورت ایشان خاک نشست تا جایی که حتی از شدت خاک آنجا ریش ایشان جوگندمی شده بود. آقای خامنه‌ای اینطوری که ما کمک می‌کرد، حتی برای نظافت خانه جدید ما به ما کمک می‌کرد. اینطور با ما احساس یگانگی می‌کرد.

آقای خامنه‌ای که قبل از انقلاب یک مبارز بود و عموماً هم زندگی متوسط به پایینی داشت، با آقای خامنه‌ای بعد از انقلاب که ابتدا رئیس جمهوری و بعد رهبر شدند، چه تفاوتی داشتند؟

از نظر شخصیتی و سلوک هیچ تفاوتی نداشت. به شما بگویم که این مطلب را من در مورد امام خمینی (ره) هم تجربه کردم؛ هم امام خمینی (ره) و هم آقای خامنه‌ای. من از سال‌های ۱۳۳۰ شاگرد امام (ره) بودم. در آن زمان امام (ره) یک مدرس در حوزه بود و در حوزه شناخته شده بود، اما در قم و در میان عامه مردم چندان شناخته شده نبود. در این ایام ما شاگرد ایشان از نزدیک با ایشان بودیم. چه آن ایام و چه زمانی که آقای خمینی، امام خمینی و رهبر کل انقلاب و شخص اول ایران شد، در این زمان هم با ایشان نزدیک بودم. در این دو زمان و این دو دوره، هیچ گونه تفاوتی در اخلاق و روحیه و سلوک امام (ره) ندیدم. حالت تواضعی که امام (ره) در آن ایام در دهه ۳۰ داشت، وقتی که رهبر انقلاب بود هم در همین حالت بود. به طریق اولی، آقای خامنه‌ای هم همینطور. من و آقای خامنه‌ای از دوران قدیم با هم رفیق بودیم. آقای خامنه‌ای رهبر انقلاب، با آقای خامنه‌ای طبعه معمولی، هیچ فرقی نداشت.

از چه نظر فرقی نداشت؟ یعنی آقای خامنه‌ای در دوره رهبری هم همان‌طور رفاقت می‌کرد که در دوران طلبگی. من که مسلولیتی هم نداشتیم، اما ایشان با منزل من تماس می‌گرفتند و در این گفت‌وگو‌ها سرخ همه بچه‌ها را می‌گرفت و همه بچه‌ها را به اسم یادشان بود.

در خاطرات شما هست که آقای خامنه‌ای گرایش‌های قدیمی خود به هنر را در دوره ریاست جمهوری حفظ کردند. مثلاً اشاره کردید که در یک دوره، ایشان ۲۰ هنرمند و نوازنده موسیقی را به نهاد ریاست جمهوری دعوت کردند که این هنرمندان نه تنها با سازمان‌های نهاد ریاست جمهوری آمدند، بلکه در نمازخانه نهاد ریاست جمهوری ساز نواختند، آن هم درحالی که ایشان یک عالم دینی و یک مجاهد انقلابی بودند. انتشار این خبر در آن زمان واکنشی نداشت؟

نکته مهمی که باید به آن دقت کرد این است که این نوازنده‌ها در نمازخانه نهاد ریاست جمهوری جمع شده بودند. اما به طور کلی، ایشان در واقع راهی را رفت که در عمل و نظر، فتوا و حکم امام خمینی (ره) را اجرا و پیاده کرد. امام خمینی (ره) چند کار کرد که غیر از ایشان کس دیگری نمی‌توانست این کار را بکند. یکی مسأله موسیقی بود که امام (ره) در عمل و در فتوا، موسیقی را به دو گونه موسیقی حرام و حلال تقسیم کرد. یعنی مطابق نظر امام (ره) هر موسیقی و نفس موسیقی حرام نبود. بنابراین راه برای ارتقاء موسیقی هموار شد. اما درباره مسأله‌ای که اشاره کردید، یک روز به نهاد ریاست جمهوری رفتم و دیدم آقای خامنه‌ای از وزارت ارشاد، گروه کر موسیقی وزارت و نسیک و دیگر سازها. همه ارکان و اجزای یک ارکستر جمع بودند. من اسامی همه آن سازها را نمی‌دانم، اما آقای خامنه‌ای هم اسامی سازها را می‌دانست، هم دستگاه‌های موسیقی را می‌شناخت و گوشه‌های هر دستگاه را. آقای خامنه‌ای به موسیقی وارد بود، به طوری که می‌شود گفت موسیقیدان بود. حتی خاطر هم که در مواردی به برخی از نوازنده‌ها

درباره مقام‌ها و گوشه‌هایی که آنان می‌نواختند تذکری دادند و نکاتی را یادآوری کردند. آن هم با استفاده از اصطلاحات فنی موسیقی و خوانندگی.

شما از زبان مرحوم طالقانی نقل کردید که به رغم ارتباط نزدیک به روشنفکران، باز هم آقای طالقانی به شما گفتند «ما آخوندها هرچه بکنیم، باز هم این روشنفکران ما را قبول نخواهند داشت». شما و آقای خامنه‌ای جزو روحانیونی بودید که روشنفکران شما را قبول داشتند یا نداشتند؟

الان در دل روشنفکران نیستیم و نمی‌توانم بگویم که قبول داشتند یا نداشتند. ما الان روشنفکران دینی بنامی داریم و این سؤال را باید از آنان بپرسید که آن وجه امتیازی که بین خودشان قائل هستند، چی هست.

شما یک دوره‌ای در انتخابات مجلس خیرگان درصلاحت شدید. در آن زمان با رهبر شهید گفت‌وگو نکردید تا این مسأله را بیگیری کنید؟

به ایشان نگفتم.

چرا به ایشان مراجعه نکردید؟

به ایشان نگفتم، به این دلیل که اگر آقای خامنه‌ای می‌خواست حق مرا احقاق کند، باید با شورای نگهبان مواجه می‌شد. آیا این صلاح بود؟ صلاح آقای خامنه‌ای نبود که با شورای نگهبان مواجه شود.

۲۰ سال پیش عباس میرزا قاجار در دو جنگ از روس‌ها شکست خورد. آن شکست، اولین مواجهه ما با قدرت‌های جدید، بویژه قدرت‌های غربی بود. از آن زمان تاکنون، آقای خامنه‌ای اولین حکمران ایران است که مقابل استکبار غربی ایستاد و شهید شد. از آن زمان صلاح آقای خامنه‌ای نبود که با شورای نگهبان مواجه شود.

۲۰ سال پیش عباس میرزا قاجار در دو جنگ از روس‌ها شکست خورد. آن شکست، اولین مواجهه ما با قدرت‌های جدید، بویژه قدرت‌های غربی بود. از آن زمان تاکنون، آقای خامنه‌ای اولین حکمران ایران است که مقابل استکبار غربی ایستاد و شهید شد. از آن زمان صلاح آقای خامنه‌ای نبود که با شورای نگهبان مواجه شود.

معنای این اتفاق که خون شد مرجع دینی برای استقلال ایران ریخته شد، برای شما، مردم و برای روشنفکران ما چیست؟ بیش از این جنبه، واقعیت این است که جنبه شخصی و عاطفی شهادت آقای خامنه‌ای مرا تحت تأثیر قرار داد. برای همین شروع به سرودن شعری کردم که حال مرا درباره شهادت آقای خامنه‌ای بیان می‌کند. شعرا اینطور شروع کردند: «من هر چه زانم که جانم رفته است» از این روح و روانم رفته است. این شعر باید تکمیل شود، اما آخرین شعر اینطور است که «قصه ما- یعنی قصه شما و من آقای خامنه‌ای- قصه ما قصه جان و تن است / قصه شهادت سیدعلی جان من است.» شهادت ایشان بسیار جانسوز است. (می‌گردد).

بعد از آن همه سال انقلابی بودن آقای خامنه‌ای و این همه سال رهبری، شأن آقای خامنه‌ای گویا همین بود که با شهادت از دنیا برود.

همین طور است. این حرفی که زدید را من هم به گونه دیگری گفتم. یعنی گفتم که شهادت آقای خامنه‌ای، پرورنده او را به امضای خون رساند. پرورنده ایشان با خون امضا شد.

بازتاب یا نتیجه شهادت ایشان در روحانیت، در روشنفکران و در تاریخ ما چه خواهد بود؛ شهادت یک مرجع روحانی و دینی که تا پای جان با نثار خون خود، پای استقلال ایران ایستاد.

آقای خامنه‌ای و شهادت ایشان به عنوان یک مورد بی‌نظیر، یک نمونه و یک الگوی منحصر به فرد خواهد بود. وقتی به زندگی آقای خامنه‌ای نگاه می‌کنید می‌بینید نمی‌توانید نظیری برای آن پیدا کنید.

به عنوان کسی که از سال‌های دور ایشان را می‌شناختم، این همه ایستادگی برای استقلال ایران و مقادیر غرب از کجا ناشی می‌شد؟ در این زمینه باید مورخان و تاریخ‌نویسان بنویسند و ادواری کنند، جامعه‌شناسان و رهبران ادیان باید بنویسند. تاریخ آقای خامنه‌ای، فقط تاریخ آقای خامنه‌ای نیست، تاریخ استقلال کشور است. تاریخ سرپلندی کشور است. تاریخ آقای خامنه‌ای، تاریخ آزادی ایران است.